

تحلیلی بر گستره وحی با تاکید بر آیات ۳ و ۴ سوره نجم

* سید حسین حسینی کارنامی

چکیده

قلمرو و گستره وحی یک بحث کلامی و مرتبط به شناخت گستره عصمت پیامبر است که مفسران قرآن نیز در تفسیر بدان اشاراتی کرده اند. پرسش اصلی این است که آیا دامنه وحیانی بودن سخن پیامبر(ص) منحصر به عرصه قرآن است و یا فراتر از آن، شامل همه سنت آن حضرت نیز می شود؟ برخی از مفسران قرآن می گویند تنها اقوال قرآنی پیامبر وحیانی است. جمعی دیگر بر این عقیده اند که قلمرو وحی شامل همه گفتار آن حضرت حتی در محاورات عادی زندگی، رفتار و سکوت در مقام بیان نیز می شود. در این باره دلایل عقلی و نقلی وجود دارد که در این تحقیق تنها به یکی از مهمترین ادله نقلی آن یعنی آیات ۳ و ۴ سوره نجم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» پرداخته شد. این پژوهش ضمن بررسی، تحلیل و نقد مبانی و براهین نظریات مطروحه در تفسیر آیه مزبور، نظریه صواب را آن می داند که گستره وحی شامل احادیث و سنت پیامبر نیز می شود و سنت نیز منشأ وحیانی دارد. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای اعم از کتب و مقالات است.

واژه‌های کلیدی: گستره وحی، قرآن، سوره نجم، سنت، پیامبر، عصمت.

مقدمه

قلمرو و گستره وحی یک بحث کلامی است که در تفسیر قرآن نیز بدان پرداخته می شود. در این که دامنه وحیانی بودن سخنان پیامبر(ص)، تنها خود قرآن است و یا فراتر از آن، همه سنت آن حضرت را شامل می شود، بین مفسران قرآن اختلاف است. برخی معتقدند تنها اقوال قرآنی و گفته های دینی آن حضرت در مسائل ارشادی، جهان بینی و هدایت (گرفتن، نگهداری و ابلاغ آیات) وحیانی و برخوردار از نیروی عصمت در این محدوده است. اما جمعی دیگر بر این باورند که قلمرو وحی فراتر از اقوال آن حضرت در گستره رسالت است و شامل همه گفتار آن جناب حتی در محاورت عادی زندگی، رفتار و سکوت در مقام بیان می شود.

دلیل عقلی در باره وحیانی بودن همه سخنان پیامبر، همان ادله عقلی بر عصمت است. متکلمان اسلامی، پیامبر(ص) را در تمام مراحل چهارگانه گرفتن وحی، ابلاغ وحی، گناه نکردن، سهو و نسیان نداشتن و خطا نکردن در تطبیق شریعت قولاً و فعلاً، متصل به منبع وحی و معصوم می دانند و برای اثبات این ادعا دلایل عقلی و نقلی اقامه کرده اند. (ر.ک: سبحانی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۳۶) افزون بر دلیل عقلی، دلیل نقلی از آیات قرآن نیز مبین عصمت پیامبر از هر گونه سهو و خطا است. (ر.ک: نساء/۴۱، ۱۰۵ و ۱۱۳؛ بقره/۱۴۳؛ مائده/۱۱۷؛ احزاب/۳۳)

این پژوهش تنها به یک از مهمترین ادله نقلی، یعنی آیات ۳ و ۴ سوره نجم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» از نگاه تفسیری می پردازد که بر حسب تتبع صورت گرفته، این موضوع تا کنون مورد تحلیل و ارزیابی جامع و مستقل قرار نگرفته است.

بنابراین پرسش اصلی تحقیق این است: آیا وحیانی بودن سخن پیامبر(ص) منحصر به عرصه قرآن است یا اینکه تمام سخنان، افعال و اعمال پیامبر اکرم(ص) در همه عرصه ها وحیانی است؟ و چه تفاوتی میان این دو رویکرد وجود دارد؟

چالش اصلی در این موضوع به استنباط مفهوم «نطق» در جمله «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» در آیه ۳ سوره نجم باز می گردد که آیا منظور نطق در عرصه قرآنی یعنی دریافت، نگهداری و ابلاغ قرآن و بیان احکام الهی است و یا این که نطق اعم از آن و امور شخصی پیامبر است؟ چالش دیگر، مربوط به مرجع ضمیر «هو» در آیه ۴ سوره نجم «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» است که آیا ضمیر، اشاره به «قرآن» دارد و یا به «ما یَنْطِقُ» بر می گردد؟ اگر مراد شق اول باشد، تنها وحیانی بودن سخنان قرآنی پیامبر اثبات می شود، ولی اگر منظور شق دوم باشد، تمام سخنان و افعال و سیره پیامبر(ص) در همه عرصه ها، حتی در مورد محاورات عادی زندگی نیز با این آیه به اثبات می رسد و عصمت پیامبر در همه امور زندگی تأیید می شود.

پیرامون این چالش دو دیدگاه عمده بین مفسران وجود دارد که این پژوهش به بررسی، تحلیل و نقد مبادی، مبانی و براهین این نظریات خواهد پرداخت و تفسیر صحیح از آیه و نظر صواب را ارائه خواهد کرد.

پژوهش حاضر به روش تحلیلی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای اعم از کتب و مقالات است. در این راستا، نخست استقرایی تام و دقیق از دیدگاه تفسیری و کلامی مفسران قرآن در ذیل آیات ۳ و ۴ سوره نجم صورت گرفت و سپس با مراجعه به بانک‌های اطلاعاتی ملی از قبیل: Hawzeh.net, Noormag, Jaame –alHadith, Jaame-alTafasir, Magiran, Ahlebit Library و Teb library نظریات مفسران تکمیل و مورد ارزیابی قرار گرفت.

۱. مفهوم‌شناسی تفسیری واژگان

۱-۱. نطق (و ماینطق): نطق در لغت به معنای سخن است. (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۳۵۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۱۰۴) نطق و منطلق عبارت است از تکلم کردن با صوت و حروفی که معانی با آنها فهمیده می‌شود. لذا از اهل عربیت نقل است که نطق در غیر بنی آدم به کار نرود و در غیر انسان را صوت می‌گویند. (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۷۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۱۱)

حال سوال اینجاست که مقصود از «نطق» در این آیات سوره نجم چیست؟ اکثر قریب به اتفاق مفسران درباره معنای نطق در این آیه اظهار نظر نکرده‌اند و شاید آن را به معنای لغوی مفروض گرفته‌اند. در مقابل اندکی از مفسران معنی نطق در این آیه را فراتر از سخن می‌دانند. (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق: ۵۲۶؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۱۲۸) به نظر می‌رسد – چنانچه مبانی و براهین این نظر در ادامه خواهد آمد – با توجه به تنقیح مناظ، می‌توان گفت که مراد از نطق در اینجا مطلق است و شامل سخنان و نیز کردار و سکوت در مقام بیان پیامبر(ص) می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت که نطق در اینجا معادل واژه «سنت» در اصطلاح فقهاء است که شامل قول، فعل و تقریر پیامبر(ص) و ائمه معصوم(ع) است. (مظفر، بی تا، ۲، ۶۱) حدیثی که در ذیل دلیل دوم از درالمنثور سیوطی خواهد آمد، مبنی بر این که پیامبر برای استناد فعل - نه سخن - خود به وحی الهی به این آیات تمسک کردند، خود شاهدهی بر صحت ادعای ما است.

۱-۲. وحی (وَحْيٌ یُّوحی): وحی در اصل لغت به معنی اشاره سریع است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۳۲۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۵: ۳۷۹) راغب کتابت و رمز و غیره را از اسباب اشاره شمرده

و معنای اصلی وحی را همان اشاره می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۵۸) واژه وحی در قرآن هم به معنای لغوی و هم به معنای الهام، تفهیم خفی، تفهیم ذاتی، کلام خفی، وسوسه، خلقت و ایجاد به کار رفته است. (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۱۸۹؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۳۱) در مفهوم اصطلاحی وحی گفته‌اند که پیامبران الهی رابطه‌ای خاص با خداوند متعال داشته‌اند و از طریق این ارتباط، احکام، قوانین و تعلیمات الهی را دریافت کرده و به مردم ابلاغ می‌کردند. این رابطه خاص را وحی می‌گویند. علامه طباطبائی در تعریف وحی می‌گوید: «وحی شعور و درک ویژه است در باطن پیامبران، که درک آن جز برای آحادی از انسان‌ها که مشمول عنایات الاهی قرار گرفته‌اند میسر نیست.» (طباطبائی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۵۹)

مفسران در مفهوم واژه وحی در آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم/ ۴) بحث قابل اعتنائی نکرده‌اند. به نظر می‌رسد با عنایت به مفهوم واژه نطق - که در بالا آوردیم - که مطلق است و هر گونه سخن و رفتار پیامبر را در همه عرصه‌ها شامل می‌شود، بالطبع و به تناسب، مراد از وحی در این آیه، الهام خواهد بود. فخر رازی به اجمال و تردید، به همین معنی اشاره کرده و می‌گوید: «اگر مرجع ضمیر «هو» در آیه چهارم، قرآن باشد، وحی به معنای وحی رسالی است، اما اگر مرجع ضمیر «هو» به «ما ینطق» برگردد، وحی در اینجا به معنای الهام است.» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸: ۲۳۵) البته بر حسب تحقیق صورت گرفته - در ادامه خواهد آمد - این تردید، ناصواب است و ضمیر به «ما ینطق» بر می‌گردد.

بنابراین سنت پیامبر منشأ وحیانی پیدا می‌کند و مصداق وحی خواهد شد. البته با این تفاوت که در وحی رسالی و قرآنی، هم لفظ و هم معنا از جانب خدا است، اما در وحی الهامی در سنت، تنها معنا از جانب خدا و لفظ از پیامبر است.

۲. نظریات مفسران پیرامون گستره وحی

مفسران قرآن با توجه به آیات سوره نجم و با استفاده از روایات، نظریات متفاوتی در باره قلمرو وحی ارائه کرده‌اند که در ادامه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. نظریه اول: اکثر مفسران قرآن بر این باورند که مراد از نطق در آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم/ ۴) قرآن و احکام آن است و تنها قرآن است که بر اساس وحی است. به عبارت دیگر، این آیه وحی بودن همه‌ی گفته‌های دینی آن حضرت در مسائل ارشادی، جهان بینی، هدایت و نه جزئیات دنیایی را، اثبات می‌نماید و سخنان غیر قرآنی پیامبر از دایره مفهومی این آیه بیرون است. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۲۶۱؛ مراغی، ۱۳۷۱ق، ج ۲۷: ۴۵؛ سید بن قطب،

۱۴۱۲ق، ج: ۶؛ ۳۴۰۶؛ طوسی، ج: ۹؛ ۴۲۲) (۱) از این روی، هر آنچه که به پیامبر در امور قرآن و دین وحی می شد، آن حضرت آن مطالب را بدون کم و کاست حتی اگر در آن هنگام مراد از آن سخن برای وی درست روشن نبود، نقل می کرد؛ چنانچه ابن کثیر از احمد حنبل از ابی امامه حدیث نقل می کند که پیامبر(ص) می فرمود: «لیدخلن الجنة بشفاعة رجل لیس بنبی مثل الحیین - أو مثل أحد الحیین - ربیعة و مضر» فقال رجل: یا رسول الله أو ما ربیعة من مضر؟ قال: «إنما أقول ما أقول». (ألوسی، ۱۴۱۵ق، ج: ۷؛ ۴۱۱)، به شفاعت مردی از قبیله ربیعه و یا مضر که پیامبر هم نیست، وارد بهشت می شوند، مرد پرسید: ای رسول خدا! آیا ربیعه از مضر نیست؟ مگر یک طایفه نیستند؟ فرمود: به یقین من می گویم آنچه را که به من می گویند. در واقع سوال راوی از او عطف در سخن پیامبر بود (ربیعه و مضر) که بر آن اساس ربیعه و مضر عدل هم می شوند، اما در واقع به زعم سائل، ربیعه از زیر مجموعه مضر است! شاید در مقام محاوره عرفی این دو کلمه کنار هم قرار گرفتند. به هر حال، این حدیث نشان می دهد که حتی حرفی از سخن پیامبر در نگاه مردم، دارای مفهوم و حکمتی است. رسول خدا هم مسیر را نشان داد که وی عین سخن وحی را بازگو می کند. نیز این حدیث نشان می دهد که سخن پیامبر منشاء وحیانی دارد.

این نکته نیز قابل ذکر است که قائلین به این نظریه نیز سنت پیامبر را حجت می دانند و بر این باوراند که سخنان و رفتار و سکوت آن جناب از روی هوی و هوس نبوده است، لکن از آیه مورد بحث این نتیجه به دست نمی آید.

نقد و بررسی ادله نظریه اول: بررسی ها نشان می دهد که در کلمات مفسران در تفاسیر قرآن دو دلیل مهم و عمده برای اثبات این ادعا وجود دارد:

دلیل اول؛ مفهوم خاص «ماینطق» و رجوع ضمیر آن به قرآن: جمعی از مفسران از مفهوم «ماینطق» برداشت حدافلی نموده و آن را منحصر به گستره قرآن دانسته اند. از سویی نیز صاحبان این نظریه، مرجع ضمیر «هو» در «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» را خصوص قرآن می دانند؛ همان طور که فخر رازی هم به این نکته اشاره کرده است؛ اگر چه خود وی نظری را بر نمی گزیند و به صورت احتمال و تردید نقل می کند. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج: ۲۸؛ ۲۳۶) علامه طباطبایی نیز با توجه به قرینه مقام و این که خطاب آیات به مشرکین است مراد از «ما ینطق» را تنها قرآن می داند. وی در المیزان در ذیل این آیات می نویسد: «اگر چه ماینطق در اینجا به طور مطلق آمده است و مقتضای اطلاق این است که هوای نفس را از مطلق نطق های پیامبر نفی کند، اما چون خطاب آیه به مشرکان است و مشرکین پیامبر را متهم به دروغ [بستن قرآن

به خدا می‌کردند؛ مراد به قرینه مقام این است که پیامبر در آنچه مشرکین را به خدا دعوت می‌کند یا قرآن که بر شما می‌خواند از هوای نفس سخنی نمی‌گوید، بلکه هر چه در این باب می‌گوید وحیی است که خدای تعالی به او می‌کند». (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۱۹: ۲۷)

نقد دلیل اول: در نقد این دلیل می‌توان گفت، اولاً، به نظر می‌رسد که جمله «ماینطق» اطلاق دارد و شامل همه گونه نطق پیامبر(ص) است، و منحصر کردن آن به خصوص نطق قرآنی خلاف ظاهر است. ثانیاً، علت این که این گروه از مفسران مرجع ضمیر را خصوص قرآن دانسته‌اند، با توجه به متن آیه نیست، بلکه به دلیلی خارج از متن آیه و با این پیش‌فرض است که خطاب آیات به مشرکین بوده و یا سخنان غیر قرآنی پیامبر بر اساس اجتهادات ایشان است – چنانچه در ادامه به نقد این مفروضات خواهیم پرداخت – البته این احتمالات نیز برخلاف ظاهر آیات است؛ زیرا بر اساس قواعد ادبی و ظاهر کلام، مرجع ضمیر «هو» در اینجا «ماینطق» است نه قرآن، چون واژه «قرآن» در آیات پیشین به صراحت بیان نشد تا ضمیری به آن برگردد. ثالثاً، مفسرانی چون کاشانی (کاشانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۱۴۲۳) و فیض (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۸۴) مرجع ضمیر «هو» را «ماینطق» می‌دانند. بغوی نیز احتمال این که مرجع ضمیر خصوص قرآن باشد را به صورت قولِ قیلِ بیان می‌کند. (بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۳۰۱) امین الاسلام طبرسی نیز در مجمع البیان که تمام همت خویش را صرف بیان همه نظریات و احتمالات کرده است، در آیات محل بحث این احتمال را که مرجع ضمیر خصوص قرآن است اصلاً بیان نمی‌کند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۲۶۲)

دلیل دوم؛ سیاق آیات: روح و سیاق آیات می‌رساند که این دو آیه در مقام تاکید بر صحت گفتار پیامبر در اتصال به وحی الله و رؤیت فرشته وحی و آنچه از آیات به او می‌رساند، است. از سویی نیز استدلال و التزام به این آیات برای عصمت پیامبر و وحیانی دانستن هر سخن، عمل دینی و دنیوی، قرآنی و غیر قرآنی و تقریرات پیامبر، ارتکاب به مجاز بزرگی است که متعارض با وقایع و نصوص قرآنی فراوان است. نصوصی که دلالت دارد که پیامبر در مواردی، اجتهاد در کاری کرد و گفتار و رفتاری از آن حضرت سر زد که آیاتی نازل شد و آن جناب را گاهی سرزنش، گاهی تنبیه و گاهی تذکر داد؛ مانند ماجرای استغفار مؤمنین برای مردگان مشرک خویش: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * ...» (توبه/۱۱۳-۱۱۴)؛ حادثه اسیر گرفتن در جنگ بدر: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . (انفال/ ۶۷- ۶۸)؛

رویداد سوگند بر عدم نزدیکی با زوجات خویش: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (تحریم/ ۱) و مثل داستان رو ترش کردن به مرد نابینا: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى...» (عبس/ ۱-۱۰) (دروزه، ۱۳۸۳ق، ج ۲: ۷۸) البته آنان می گویند که این گفته ها هیچ تنافی با عصمت پیامبر ندارد؛ زیرا ایمان به عصمت واجب و از دلایل دیگر نیز می توان آن را به دست آورد.

نقد دلیل دوم: اولاً، چنانچه در ادله قول دوم خواهد آمد- «ظهور سیاق آیات» عکس برداشت مزبور است؛ زیرا از اول سوره تا آیات مورد بحث درباره شخص پیامبر(ص) صحبت می- شود و خداوند به نجم سوگند یاد می کند که پیامبر «ضال» و «غاوی» نیست و از سر هوای نفس و رأی خود سخن نمی گوید و به نوعی این آیات صحنه گذاری اقوال و اعمال پیامبر(ص) است. آیه چهارم هم در ادامه همان آیات پیشین است و قبل از آیه چهارم و بعد از آن حرفی از قرآن به میان نیامده است. ثانیاً، در تفسیر آیات پیش گفته در مورد سرزنش پیامبر(ص)، در میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد، بر فرض صحت، مفهوم آن چنین نیست که آن حضرت از سوی خدا ملهم نبوده و یا دارای مقام عصمت نیست! بلکه دلائل عیدیه ای در قرآن وجود دارد که قبل از نزول آیات، برای آن حضرت الهام ربانی روی می داد و به دنبال آن و در تایید آن الهام، آیاتی از قرآن نازل می شد. به عنوان نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد: الهام و روای صادقه سفر به مکه برای عمره و ورود به مسجدالحرام، که به دنبال آن سوره فتح مؤیداً نازل شد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ...» (فتح/ ۲۷)؛ الهام ربانی به استیلاء بر قافله قریش در واقعه بدر که به دنبال آن آیات سوره انفال فرود آمد: «إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلاً وَ لَوْ أَرَأَاهُمْ كَثِيراً لَفَشَلْتُمْ وَ لَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». (انفال/ ۴۳)

۲-۲. نظریه دوم: در مقابل، گروه کمتری از مفسران با توجه به اطلاق دو آیه مزبور، گستره وحی را فراتر از قرآن می دانند و برآنند که این آیات هر سخن، عمل دینی و دنیوی، قرآنی و غیر قرآنی و تقریراتی که از پیامبر(ص) صادر شده را در بر می گیرد و این دو آیه را در زمره دلائل بر عصمت آن حضرت می دانند. (طیب، ۱۳۸۷، ج ۱۲: ۳۲۲)؛ کاشانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۱۴۲۳؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق: ۵۲۶؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۱۲۸؛ خانی رضا، ۱۳۷۲، ج ۱۳: ۴۳۸) برخی از مفسران مانند صاحب تفسیر انوار درخشان، افزون بر اقوال و افعال، نیات و خطورات ذهنی پیامبر را نیز وحیانی و برخوردار از عصمت می دانند. از دیدگاه ایشان، این آیه شهادت ساحت کبریائی است به این که رسول الله(ص) هرگز نطق و سخنی از هوی و خواسته خود

نمی گوید و هر چه را تکلم می کند وحی است که از طریق الهامات غیبی به او القاء شده و می شود. نیز اطلاق آیه مبنی بر شهادت و گواهی عصمت در باره نطق و سخنان رسول خدا(ص)، خود شهادت بر قدس روح و عصمت فکری و خطوط و تصور و تصدیق او است که هرگز به خاطر قدس او، امور و خاطرات بیهوده و باطل خلجان نخواهد نمود. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶: ۷) از تفسیر نمونه نیز چنین بر می آید که این سخن قرآن «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات قبل از آن، سنت پیامبر را نیز شامل می شود. نه تنها گفتار آن حضرت بلکه رفتار و کردار آن جناب نیز بر طبق وحی الهی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۴۸۱) با توجه به آیه مزبور آیت الله جوادی آملی نیز معتقد است که رفتار و سیره ی پیامبر(ص) هم علاوه بر گفتار آن جناب، هیچ گاه بدون اذن وحی نبوده است و اگر هم فرضاً چنین معنای فراگیری را نتوانیم از این آیه استنباط کنیم، از آیات دیگری مثل آیه ی ۵۰ سوره انعام و آیات دیگر، چنین چیزی استظهار می شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۸: ۳۳) عبدالرزاق لاهیجی نیز تمام گفتار و رفتار پیامبر(ص) را از وحی می داند و این که پیامبر به اجتهاد خود عمل می کرد را به شدت رد کرده و می نویسد: کسی اگر گمان کند که پیامبر(ص) در امری از امور، به رأی خود عمل کرده و منتظر وحی نبوده، هر آینه به غایت به امر نبوت و به حقیقت نبی، جاهل باشد و چنین کسی در نزد عقل خارج بودنش از مرتبه دین داری اقرب است، سیما که مخالف نص قرآن است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» و تخصیص این به بعضی امور در نهایت رکاکت است، چه جمیع امور متعلقه به دین، در حاجت به اذن الهی و وحی ربانی، علی السویه است و هرگاه پیامبر(ص) عمل به رأی خود نکند دیگری را چه یارای آن باشد. (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴۶۱)

تحلیل و بررسی نظریه دوم: به نظر نگارنده نظریه دوم صحیح است؛ زیرا نطق در «لاینطق» دارای اطلاق است و هم سخن، هم رفتار و هم تقریر پیامبر(ص) را شامل می شود و نیز ضمیر «هو» به خصوص قرآن رجوع ندارد، بلکه به «ما ینطق» بر می گردد. برای اثبات این مدعی ادله ای به شرح زیر می توان اقامه کرد:

دلیل اول؛ سیاق آیات: دلیل اول «ظهور سیاق آیات» است. سیاق در لغت به معانی اسلوب و روش سخن، طرز جمله بندی عبارات، و نظم خاص کلام و یا روند کلی سخن نیز آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۱۶۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۱۸۷) سیاق از جمله دلالت های مقاله و یکی از قراین لفظی است که به آن سیاق لغوی هم می گویند که برای فهم قرآن به صورت جدی مورد توجه می باشد. (ر.ک: بابایی، ۱۳۸۱: ۱۲۰) سیاق آیات در قرآن کریم، نوعی

ساختار کلی لفظی، معنایی است که از کنار هم قرار گرفتن جملات و عبارات برای یک واژه یا عبارت و بخش های مختلف یک سخن پدید می آید. مقصود از قراین، اموری است که به نحوی با کلام، ارتباط لفظی یا معنوی داشته و در فهم مفاد کلام و درک مراد گوینده مؤثر باشد. سیاق، نوعی از قرینه ی حالی و لفظی متصل در کلام است. (ر.ک: رجبی، ۱۳۷۹: ۱۲۵؛ صدر، بی تا، ج: ۱) حجیت دلالت سیاق و اصل قرینه بودن آن، یکی از اصول عقلایی محاوره است. زرشکی می گوید: «دلالت سیاق موجب روشن شدن مجمل و حصول یقین به عدم وجود احتمال خلاف و تخصیص عام و تقیید مطلق و تنوع دلالت می گردد و آن از بزرگ ترین قرائنی است که بر مراد متکلم دلالت می کند و هر کس به قرینه مهم بی اعتنا باشد، دچار خطا شده و در مناظرات و گفت و گوهای خود نیز به خطا خواهد رفت. (زرشکی، ۱۴۱۰ ق، ج: ۲: ۲۰۰)

چنانچه در نقد دلیل اول آوردیم، سیاق آیات سوره نجم، ظهور در این دارد که مراد از نطق عام است و شامل همه گونه سخن پیامبر(ص) می شود.

دلیل دوم: خطاب آیات: در این که رویکرد و خطاب آیه به کیست، بین مفسران گفتگو است. برخی از مفسران همچون ابن جزئی غرناطی، آلوسی، و ... مخاطب این آیات را مشرکین قریش دانسته اند. (ابن جزئی غرناطی، ۴۱۶ ق، ج: ۲: ۳۱۶؛ آلوسی، ۴۱۵ ق، ج: ۱۴: ۴۵؛ قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج: ۹: ۵۸) علامه طباطبائی نیز خطاب این آیات را مشرکین دانسته است. (طباطبائی، ۱۳۶۱، ج: ۱۹: ۲۷) اما هیچ یک از این اعلام، دلیلی در این باره ارائه ندادند و این ادعا دلیل متقنی ندارد! البته بنا بر آنچه در خود قرآن و تاریخ آمده است، مشرکین بسیار پیامبر را متهم به دروغ بستن قرآن به خدا می کردند؛ اما در خصوص این آیات هیچ قرینه ای مبنی بر این که خطاب به مشرکین است وجود ندارد. اساساً، چگونه می تواند خطاب به مشرکین باشد؟ مشرکینی که اصل رسالت پیامبر و این که از طرف خداوند به ایشان وحی می شود را قبول نداشتند، خداوند به وسیله همان پیامبر به همان مشرکین اعلام کند که خداوند می گوید «من از طرف خود چیزی نمی گویم، بلکه آنچه به عنوان قرآن بر شما می خوانم، وحی الهی است!»

مضافاً به این که در مقابل این نظر، جمع دیگر از مفسران مانند سید عبدالحسین طیب، خطاب در این آیات را به مومنین می دانند. (طیب، ۱۳۸۷، ج: ۱۲: ۳۲۲) اتفاقاً از اخباری که در سبب نزول این آیات آمده است استفاده می شود که خطاب در این آیات به مسلمین است. مسلمانانی که اصل رسالت پیامبر و این که از طرف خداوند به ایشان وحی می شود را قبول داشتند، اما در خصوص فعلی از افعال پیامبر شک کردند که آیا از طرف خدا است یا از طرف ایشان.

محدث بحرانی در تفسیر البرهان در این زمینه ۱۲ حدیث آورده است که ذیلاً تنها دو روایت را بیان می نماییم.

الف- امام صادق (ع) از پدرشان از پدرانشان نقل می کند که فرمودند: «هنگامی که پیامبر (ص) بیمار شدند - بیماری ای که در آن رحلت کردند- اهل بیت واصحاب ایشان جمع شدند و گفتند ای رسول خدا! اگر در این بیماری رحلت کنید، بعد از شما چه کسی خلیفه مسلمین خواهد شد. پیامبر جواب آنان را نداد. هنگامی که در روز دوم دوباره از ایشان پرسیدند باز جواب آنان را نداد. هنگامی که در روز سوم دوباره از ایشان پرسیدند ایشان فرمودند: هنگامی که ستاره ای (= نوری) از آسمان در خانه مردی از اصحاب من هبوط کند پس بنگرید که او کیست پس او خلیفه بعد از من بر شماست. در میان اصحاب کسی نبود مگر این که امید داشت که به او گفته شود تو خلیفه بعد از من هستی. در روز چهارم هر یک از اصحاب در خانه خود نشست و منتظر هبوط ستاره بود! پس در آن زمان ستاره ای از آسمان افتاد، نور او بر دنیا چیره شد. آن در خانه علی (ع) افتاد، پس اصحاب بحث کردند و گفتند: این مرد [پیامبر] گمراه شد و در مورد پسر عموی خود نگفت مگر به هوای نفس، پس خداوند در این باره نازل کرد: ﴿وَالتَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * ...﴾. (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج: ۵، ۱۸۶-۱۸۷)

نکته نیازمند توضیح آن است که ممکن است مراد از ستاره مزبور، پاره‌ای از یک ستاره - شهاب سنگ - باشد که از آسمان فرود آمده و چون به جو زمین رسیده، در اثر ترکیب با هوا سوخته و از مقدار و حجم آن کاسته شده است تا آنکه وقتی به منزل امام علی (ع) رسیده، مقدار کمی از آن باقیمانده و در عین حال آن که مژده ولایت، وصایت و خلافت را نیز به همراه داشته است.

ب- ابن عباس گفت: «نماز عشا را شبی با پیامبر خواندیم، پس هنگامی که سلام دادند به ما نگاه کردند و فرمودند: ستاره ای از آسمان در هنگام طلوع فجر هبوط می کند و در خانه یکی از شما خواهد افتاد؛ پس هر کس آن ستاره (نور) در خانه او بیفتد وصی و خلیفه بعد از من است. هنگامی که نزدیک فجر شد هر یک از آنها در خانه خود نشست و منتظر هبوط ستاره در خانه خود شد و امیدوارترین مردم ابن عباس بن عبدالمطلب بود. هنگامی که فجر طلوع کرد ستاره در خانه علی افتاد. پس رسول خدا فرمود: یا علی قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد برای تو خلافت و امامت بعد از مرا واجب کرد. پس منافقین از جمله عبدالله ابن ابی و اصحابش

گفتند: پیامبر در محبت پسر عموی خود گمراه شد! و درباره او با هوای نفس خود سخن گفت! پس خداوند نازل کرد: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...» (همان: ۱۸۷ و نیز صص ۱۸۶-۱۹۰)

اگر اشکال شود که «انزل» در لسان بسیاری از اخبار سبب نزول، به معنای اصطلاحی آن نیست، در پاسخ می‌گوییم که البته ما هم می‌پذیریم که «انزل» همیشه در اخبار سبب نزول به معنای اصطلاحی آن نیست - به خصوص در مورد روایات این باب که در متن اختلاف دارند- اما بسیاری از این روایات از طرف ائمه معصومین(ع) صادر شده است که فهم ایشان از قرآن برای ما حجت است. اگر «انزل» در این روایات به معنای سبب نزول اصطلاحی هم نباشد - که به نظر ما هم اینگونه است - حداقل از باب تطبیق و ارتباط آیه با این ماجراهای خارجی است. مقصود از آوردن این اسباب نزول در اینجا این است که اهل بیت(ع) از این آیات، اطلاق آن را برداشت کرده‌اند که این ماجراهای خارجی را با این آیات تطبیق و ارتباط داده‌اند.

دلیل سوم؛ استشهاد پیامبر(ص) به اطلاق آیه: دلیل دیگر بر این که آیه به اطلاق خود باقی مانده است، استشهاد رسول خدا(ص) به آیات مزبور است. از گونه‌های روایات تفسیری، روایاتی است که متضمن استشهاد معصوم(ع) به آیه ای و یا فقره ای از آیه ای است. روشن است که این گونه احادیث در صورت صحت صدور و دلالت، دارای حجیت و قابل اعتماد است. در مورد آیات مورد بحث نیز رسول خدا(ص) در اعتراض برخی از صحابه به یکی از کارهای وی، فرمود من این کار را از پیش خود انجام نداده‌ام و سپس به این آیات استدلال و استشهاد کرد. سیوطی در درالمنثور این ماجرای را این گونه نقل می‌کند: «روزی رسول خدا دستور داد تمام درهای خانه‌هایی که به داخل مسجد پیامبر(ص) گشوده می‌شد، جز در خانه علی(ع) بسته شود. این امر بر مسلمانان گران آمد، تا آنجا که حمزه عموی پیغمبر از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی، اما در خانه پسر عمویت را باز گذاردی. هنگامی که پیامبر متوجه شد که این امر بر مردم گران آمده است، مردم را به مسجد دعوت نمود و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد. سپس افزود: ای مردم من از پیش خود، دری را نبستم و نگشودم. سپس این آیات را تلاوت نمود: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سیوطی، ۴۰۲، ج ۶: ۱۲۲)

طبیعی است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که بهتر از شخص پیامبر(ص) قرآن را می‌فهمد یا بگوید پیامبر(ص) با وجود علم به عدم اطلاق آیه برای دفاع از فعل خویش به اطلاق آن تمسک کرده اند! قطعاً این سخنی ناصواب و مخالف با اعتقاد جمهور مسلمین است.

دلیل چهارم؛ احادیث حاکی از وحی شدن سنت بر پیامبر(ص): دلیل دیگر مبنی بر این که دامنه وحیانی بودن سخنان پیامبر شامل سنت هم می شود، احادیثی است که از «وحی شدن سنت به پیامبر» حکایت دارند که در اینجا سه حدیث نبوی را ذکر می نمایم:

الف- به همان صورت که قرآن با وحی نازل می شود، سنت هم همینطور است، جز این که سنت مانند قرآن تلاوت نمی شود. (دارمی، ۱۴۱۱ق، ج ۶: ۱۲۲)

ب- همان گونه که جبرئیل قرآن را نازل می کرد، سنت را نیز نازل می ساخت: «کان ینزل جبرئیل بالسنة كما ینزل بالقرآن»؛ جبرئیل، سنت را همانند قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می کرد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۱. بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۶: ۲۲۶)

ج- همان گونه قرآن به من ارزانی و افاضه شد، مثل قرآن نیز مانند آن به من داده شد: «الا و انی اوتیت الكتاب و مثله معه» (ابن حنبل، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۱۳۱) آگاه باشید که قرآن و مثل آن توأمان به من داده شد.

همه محدثان ادعان کرده اند که مقصود از «مثله معه» سنت است. (نصیری، ۱۳۸۵: ۳۱۰) این روایت در منابع شیعه به این صورت آمده است: «وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أُوتِيَتْ الْقُرْآنَ وَ مِثْلِيَه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۶: ۴۱۷) یعنی دو چیز همسان آن داده شده است. (نصیری، ۱۳۸۵: ۳۱۰) طبرسی احتمال داده که مقصود از «مثلیه»، «سنن» است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲: ۲۹۸)

دلیل پنجم؛ آیات معرف پیامبر به عنوان مبین و مفسر قرآن: خداوند متعال در کنار ابلاغ آیات قرآن، شرح و تبیین آن را بر عهده نبی مکرم اسلام نهاد: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». (نحل/۴۴؛ نیز بقره/۱۵۱) ظهور اولیه تبیین و شرح، در توضیحات شفاهی است، اگرچه با قدری توسعه، رفتار را نیز در بر می گیرد؛ یعنی با رفتار نیز می توان در مقام شرح و توضیح مطلبی برآمد، چنان که رسول خدا فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۵: ۲۹۲؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۵۵) همچنین آیات پذیرش اوامر و نواهی پیامبر: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷) و اسوه بودن ایشان: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱) و آیات مبین اطاعت از رسول خدا(ص): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد/۳۳؛ نساء/۸۰؛ آل عمران/۱۳۲؛ نور/۵۴؛ آل عمران/۳۲؛ محمد/۳۳)، همگی بیانگر اعتبار گفتار و رفتار رسول خدا(ص) است؛ زیرا همان طور که امر به اطاعت از خدا، به هیچ قید و شرطی مقید نشده، اطاعت از رسول خدا نیز در این آیات هیچ قید و شرطی ندارد و چنین درخواستی (لزوم اطاعت بی قید و شرط) از سوی خداوند متعال نشان آن است

که همه فرمان‌های صادر شده از آن جناب مورد قبول خداوند متعال است و فرمانی که او آن را نپسندد از آن جناب سر نخواهد زد؛ یعنی خواست او مطابق با خواست خداوند عالم است و تعارض و تنافی بین آنها نیست و گرنه آیه بیانگر دو فرمانی است که امکان اطاعت ندارد. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۳۸۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۲۰۶) آنچه شواهد تاریخی و دلایل عقلی - کلامی نشان می‌دهد، نزول توأمان قرآن و سنت است و حضرت محمد(ص) آیات را تفسیر نمودند. قرآن کریم مشتمل بر معانی دقیق و مفاهیم ظریف و تعالیم و حکمت‌هایی والا درباره حقیقت خلقت اسرار هستی است که توده مردم در عصر رسالت از درک آن ناتوان بودند. گاه در قرآن الفاظ غریب و ناآشنایی آمده است که فهم آن برای عامه مردم دشوار است. گاه در قرآن ابهام که امری عارضی و ناشی از خصوصیت سبک بیانی قرآن است، پیش می‌آید. گاه قرآن اموری کلی را مطرح ساخته و جزئیات آن را واگذاشته است. همه این امور سبب اجمال مفاهیم قرآن شده و باعث شده است تا قرآن نیاز به تبیین داشته باشد. (معرفت، ۱۳۸۸ش، ج ۱: ۱۷)

البته این که چه مقدار از آن احادیث تفسیری نبوی به ما رسید، موضوعی دیگری است. برخی می‌گویند که روایات تفسیری منقول از پیامبر کم است. شاید موضوع اندک بودن احادیث تفسیر نبوی، به «نقل» آن مرتبط باشد، نه به «اصل صدور».

دلیل ششم؛ بررسی سنت و احادیث برجای مانده از پیامبر: سنت در اصطلاح فقهاء و محدثان، عبارت از قول، فعل و تقریر پیامبر(ص) است. فقهای امامیه، سیره شخص معصوم از آل‌البتیت(ع) را نیز جاری مجری سنت نبی(ص) می‌دانند و آن را بر مردم حجت و واجب‌الاتباع می‌دانند. در علم اصول در باره ماهیت، مقدار و حجیت دلالت قول، فعل و تقریر معصوم(ع) به صورت مفصل بحث شده و اصل حجیت آنها مسلم و مبرهن است. (مظفر، بی تا، ج ۲: ۶۱)

احادیث، حاکی از سنت و سیره است و در بررسی احادیث برجای مانده از پیامبر - البته احادیثی که صحت انتسابشان به ایشان قطعی است - سخنی مخالف قطعی با عقل و علم قطعی نمی‌یابیم و چه بسا احادیثی که بعد از گذشت چهارده قرن از گذشت آن، انسان مدعی امروز را شگفت‌زده می‌کند. آیا به راستی این احادیث از دانش شخصی پیامبر سرچشمه گرفته است؛ حال آن که دانشمندان بزرگ هم در زندگی خود اشتباه دارند، چه رسد به فردی امی؛ یا کسی از انسان‌ها یا جنیان او را تعلیم داده است که این هم از نظر قرآن مردود است. به عنوان شاهد می‌توان به این روایت نبوی اشاره کرد که فرمود «لا خیر فی الحیاة الا مع الصحه»؛ (صدوق،

خیری در زندگی نیست مگر با صحت و سلامتی. «ما گروهی هستیم که تا گرسنه نشدیم نمی‌خوریم و چون خوردیم، سیر نشده از غذا دست برمی‌داریم». (مستغفری، ۱۳۶۲: ش: ۱۳) شاید در آن عصر، اسرار این سخنان بر مردم روشن نبود و تنها به عنوان سخنی حکمت آمیز مورد پذیرش قرار می‌گرفت، ولی امروز دانشمندی مانند «مستر داز انگلیسی» با شگفتی می‌گوید که این سخن محمد(ص) اساس و پایه‌ای است که علم بهداشت بر آن بنیان گذارده شده و پزشکان امروز با تمام مهارتی که دارند نمی‌توانند سخنی گرانبهارتر از آن بگویند. (خلیلی، ۱۳۸۵: ۱۵) می‌توان گفت که آنچه از قرآن و نیز پیامبر اسلام(ص) در باره طب روایت شده بهترین علاج بیماری‌ها است چون آن حضرت این سخنان را از کسی استفاده کرده که بیماری و دوا را پدید آورده و مرض و شفا را مقدر کرده است.

دلیل هفتم؛ اصالة الاطلاق: بر اساس آنچه در علم اصول فقه ثابت شده است، هرگاه گوینده، مطلبی را به طور مطلق بیان کند و شک حاصل شود که آیا گوینده در مقام بیان است تا بتوانیم به اطلاق اخذ کنیم یا در مقام اهمال است که نتوانیم به اطلاق اخذ کنیم، اصل عقلایی و مقتضای مقدمات حکمت اقتضا می‌کند که متکلم را در مقام بیان بدانیم، مگر این که خلافش ثابت شود. (مظفر، بی تا، ج ۱: ۱۸۴) در اینجا هم اگر نهایتاً شک حاصل شود که آیا خداوند در مقام بیان وحیانی بودن سخنان غیر قرآنی پیامبر هم بوده است، اصل اقتضا می‌کند که خداوند را در مقام بیان بدانیم و به اطلاق «ماینتق» تمسک کنیم.

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند که هر چند کلمه وحی اطلاق دارد و همه عرصه‌های سخن پیامبر را شامل می‌شود، لکن آن را به آن دسته از سخنان پیامبر که به عنوان قرآن بر مردم می‌خواندند، منحصر دانسته و تفسیر کرده‌اند! جمعی از مفسران نیز برای این اطلاق دو مورد استثناء قائل شده‌اند الف- صحبت‌های فراوان پیامبر در عرصه زندگی فردی، خانوادگی و عادی با مردم که آیات مورد بحث در مقام آن نیست همه این گونه سخنان را وحی تلقی کند. (عبداللهی، ۱۳۸۵: ۱۸۶) ب- احکام ولایی و حکومتی. قرآن در کنار احکام خداوند تصمیم‌گیری‌هایی را به پیامبر نسبت می‌دهد که مربوط به جایگاه حاکمیت او می‌باشد و در واقع جنبه اجرایی دارد، اگر چه این تصمیم‌گیری‌ها باید بر مبنای احکام الله باشد و پیامبر در اینجا نیز مؤید من عندالله است و براساس صریح آیات متعدد قرآن، مسلمین موظف به اطاعت از آنها هستند ولی این تصمیم‌گیری‌های اجرایی پیامبر به خود پیامبر استناد دارد و حکم الله و وحی نمی‌باشد. (همان: ۱۸۸)

به نظر می‌رسد این تقييد بدون دليل است و التزام به این دو استثناء بی وجه است؛ زیرا در نقد استثناء اول می‌توان گفت که صحبت‌های شخصی پیامبر دو جنبه دارد؛ یک جنبه عین الفاظ و معانی عادی سخنان ایشان و جنبه دیگر معانی و اصول فراتر از عادی سخنان ایشان است، مثل این که پیامبر در هنگام سخن گفتن صدای خود را بلند نمی‌کردند. حال جنبه اول تخصصاً از بحث خارج است، چون از اول هم جزء سنت نبوده است؛ چرا که در تعریف سنت گفته‌اند: «سنت قول و فعل و تقریر معصوم است با این شرط که قرآن و عادی نباشد». (صدر، بی‌تا: ۸۵). در مورد جنبه دوم هم باید گفت که استثنای آن بی مورد است، چون جزء سنت پیامبر است. در نقد استثنای دوم نیز می‌توان گفت که خاستگاه این استثناء عدم دقت در تفاوت بین حکم و اجرای حکم است. منشأ حکم پیامبر وحیانی است، اما چگونگی اجرای آن از طرف ایشان است و آنچه مهم است مقام حکم است که آن هم وحیانی است.

البته ادله دیگری نیز گفته شد، مانند این که بر اساس ظاهر این آیات، انبیاء دارای اجتهاد اند و اجتهاد آنان مثل وحی است؛ زیرا نطق آنان از هوی و هوس نیست. (ابن عجبیه، ۱۴۱۹ ق، ج ۵: ۵۰۰) لکن این دلیل تام نیست، چنانچه ملا فتح الله کاشانی در نقد آن می‌نویسد: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، این کلام دالست بر بطلان قول باجتهاد آن حضرت در احکام شریعت هم چنان که زعم مخالفان است و اینکه بعضی در جواب این گفته‌اند که هر گاه حق سبحانه تسویغ اجتهاد نموده باشد برای او از طریق وحی پس اجتهاد وی و آنچه مستند بآن باشد وحی باشد کلامی است غیر مقبول و جوابی است غیر معقول زیرا که این هنگام اجتهاد عین وحی نباشد بلکه چیزی باشد که بسبب وحی از آن حضرت واقع شده باشد و حال آنکه آیه دالست بر اول نه بر ثانی و بدانکه موحی وحی از جانب جناب احدیت بحضرت خاتمیت جبرئیل است علیه التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ کما اشار الیه جل ذکره.» (کاشانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۹: ۶۸؛ نیز ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۴: ۴۷)

۲-۳. قول مختار: اگر وحی را مشترک معنوی در نظر بگیریم نه مشترک لفظی، در این فرض می‌توان گفت که مصداق وحی در اینجا هم وحی قرآنی و هم الهام است که البته این دو مصداق در آیات دیگر قرآن هم به کار رفته است. بنابراین، در این حالت آن دسته از سخنان پیامبر که به عنوان قرآن بر مردم می‌خواندند، مصداق وحی قرآنی و مابقی سخنان پیامبر - البته در حوزه دین - الهام در نظر گرفته می‌شود. لذا، دیگر مجبور به تقييد و استثناء که در نظریات پیشین گفته شد، نخواهیم شد. در هر صورت، سنت پیامبر منشأ وحیانی دارد و با تنقیح مناظر، می‌توان گفت مصداق وحی در آیه مورد بحث، قرآن و سنت پیامبر است.

بنابراین، از آنچه گفته شد، دو نتیجه به دست می‌آید: الف- دامنه وحیانی بودن سخنان پیامبر تنها خود قرآن نیست، بلکه از آن فراتر است. ب- تنها اقوال پیامبر بر اساس وحی نیست، بلکه هر آنچه از آن حضرت در گستره رسالت ظاهر می‌شود، خواه به صورت گفتار و خواه به صورت رفتار -حتی به صورت سکوت در مقام بیان-، بر اساس وحی الهی است. (جوادی، ۱۳۸۵: ۲۸۲؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۴۸۲) در نتیجه آنچه در این باب به طور مسلم می‌توان گفت این است که هیچ گاه رفتار و سیره پیامبر(ص) بدون اذن وحی نبوده، همان گونه که گفتار آن جناب نیز این چنین بوده و محاورت روزمره و عادی زندگی پیامبر(ص) هم از روی هوی و هوس نبوده است، در واقع محال بوده که بر دامن آن جناب در این وادی هم گرد گناه نشسته باشد.

دلیل عقلی بر شمول گستره وحی: هدف از بعثت انبیا هدایت مردم به سعادت است، که این بدون کسب اعتماد کامل به آنها حاصل نمی‌شود، پس باید انبیا معصوم باشند. زیرا اگر انسان احتمال سهو و خطا در افعال و گفتار پیامبر بدهد، دیگر به او اطمینان پیدا نمی‌کند و در نتیجه غرض و هدف از بعثت که رسیدن به کمال از طریق عمل به دستورهای شریعت است، حاصل نمی‌گردد. نیز در صورت جواز وقوع خطا و سهو از پیامبر، دو احتمال لازم می‌آید: یا پیروی از پیامبر واجب است یا واجب نیست. در صورت اول لازم می‌آید که با اجازه خداوند، وقوع در معصیت جایز بلکه واجب باشد که قطعاً این باطل است. اگر پیروی واجب نباشد، با نبوت و هدف بعثت پیامبر سازگار نیست. اگر پیامبر در تمامی این مراحل معصوم باشد، ولی در مرحله تبیین قرآن براساس هوای نفس یا حتی اجتهادات شخصی -که محل امکان خطاست- سخنی بگوید، غرض از نزول قرآن حاصل نمی‌شود و باید تفسیر و تبیین قرآن هم بر اساس وحی صورت گیرد. (ر.ک: سبحانی، ۱۳۸۶: ۷۱؛ رضوانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۳۶)

اگر اشکال شود که با توجه به این دلیل، علاوه بر قرآن تنها آن دسته از سخنان پیامبر بر اساس وحی است که در تفسیر قرآن باشد نه همه سنت؛ پاسخ این است که بنا بر آنچه برخی پژوهشگران همچون علامه عسکری باورمندند، سنت چیزی فراتر از قرآن نیست و با این حساب همه سنت تبیین قرآن است نه این که تبیین قرآن بخشی از سنت باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه درخصوص آیات سوم و چهارم سوره نجم گذشت، گستره وحی فراتر از قرآن است و شامل احادیث و سنت پیامبر نیز می‌شود. «نطق» در آیه سوم این سوره تنها

شامل سخنان پیامبر نیست، بلکه شامل کردار و حتی سکوت در مقام بیان پیامبر هم می‌شود. نیز وحی در اینجا مجموع دو مصداق وحی قرآنی و الهام است. با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که سنت پیامبر هم منشأ وحیانی دارد و همچنین با تنقیح مناظ می‌توان گفت مصداق وحی در آیه مورد بحث؛ هم قرآن و هم سنت پیامبر است.

پی نوشت:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: دخیل، ۱۴۲۲ق: ۷۰۵؛ بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۴: ۱۵۹؛ اندلسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰: ۱۰؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۳۵۸؛ سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۴۶۲؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۳۵۵؛ طبری، ۱۳۵۶، ج ۷: ۱۷۶۹؛ طوسی، بی تا، ج ۹: ۴۲۲؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۱۸۴؛ سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۵۳۱؛ قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ۳۹۶؛ جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۸: ۳۲.

فهرست منابع:

۱. قرآن مجید، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۲. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳. ابن جزی غرناطی، محمد، (۱۴۱۶ق)، التسهیل لعلوم التنزیل، دارالارقم، بیروت.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج، (۱۴۲۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، دارالکتب العربی، بیروت.
۵. ابن حنبل، احمد، (۱۴۱۲ق)، مسند احمد، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۶. ابن عجبیه، احمد بن محمد، (۱۴۱۹ق)، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، دکتر حسن عباس زکی، قاهره.
۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرّم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، چاپ سوم، دار صادر، بیروت.
۹. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، (۱۴۱۵ق)، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت.
۱۰. بایابی، علی اکبر و دیگران، (۱۳۸۱)، مکاتب تفسیری، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم.
۱۱. بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱ق)، صحیح البخاری، دار الفکر، بیروت.
۱۳. بغوی، حسین، (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۴. بلخی، مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳ق)، تفسیرمقاتل بن سلیمان، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵)، وحی و نبوت در قرآن، نشر اسراء، قم.
۱۶. _____ (۱۳۹۲)، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم(ص) در قرآن)، نشر اسراء، قم.

۱۷. حسینی همدانی، محمد حسین، (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران.
۱۸. حقی بروسوی، اسماعیل، (بی تا)، تفسیر روح البیان، دارالفکر، بیروت.
۱۹. خانی، رضا؛ ریاضی، حشمت الله، (۱۳۷۲)، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.
۲۰. خلیلی، محمد، (۱۳۸۵)، روش های تدرستی در اسلام، طب النبوی و طب الصادق، بی نا، قم.
۲۱. دارمی، عبدالله، (۱۴۱۱ق)، المسند، المكتبة العصرية، بیروت.
۲۲. دخیل، علی بن محمد علی، (۱۴۲۲ق)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، چاپ دوم، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۲۳. دروزة، محمد عزت، (۱۳۸۳ق)، التفسیر الحدیث، دار إحياء الكتب العربية، قاهره.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دارالعلم و الدار الشامیة، دمشق، بیروت.
۲۵. رجبی، محمود، (۱۳۷۹)، روش شناسی تفسیر قرآن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم.
۲۶. رضوانی، علی اصغر، (۱۳۸۴)، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، چاپ دوم، نشر مشعر، تهران.
۲۷. زرکشی، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۰ق)، البرهان فی علوم قرآن، دارالمعرفه، بیروت.
۲۸. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۶)، سیمای عقائد شیعه، مترجم: جواد محدثی، نشر مشعر، تهران.
۲۹. سبزواری نجفی، محمد، (۱۴۱۹)، ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۳۰. سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، تهران.
۳۱. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، دارالشروق، بیروت.
۳۲. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۲ق)، الدر المنثور فی تفسیر الماثور، کتابخانه آیت ... مرعشی، قم.
۳۳. شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۴ق)، فتح القدر، چاپ اول، دارالکلم الطیب، بیروت.
۳۴. صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۱۹ق)، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، چاپ اول، مکتبه محمد الصادقی الطهرانی، قم.
۳۵. صدر، سید حسن، (بی تا)، نهاییه الدراییه فی شرح الوجیزه، بی جا، بی نا.
۳۶. صدر، محمد باقر، (۱۳۸۹)، دروس فی علم الاصول، نشر اسلامی، قم.
۳۷. صدوق، محمد، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، بی نا، قم.
۳۸. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۶۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، ناصر خسرو، تهران.
۴۰. طبری، محمد، (۱۳۵۶)، تفسیر طبری، انتشارات طوس، تهران.
۴۱. طریحی، فخر الدین محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، جلد ۵، مرتضوی، تهران.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۴۳. طیب، سید ابوالحسنین، (۱۳۸۷)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.

۴۴. عبداللهی، محمود، (۱۳۸۵)، وحی در قرآن، بوستان کتاب، قم.
۴۵. فخر رازی، ابو عبدالله محمد، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، چاپ دوم، انتشارات هجرت، قم.
۴۷. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، (۱۳۷۳)، گوهر مراد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۴۸. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر، تهران.
۴۹. قاسمی، محمد، (۱۴۱۸ق)، محاسن التاویل، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۵۰. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۷)، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، بنیاد بعثت، تهران.
۵۱. _____ (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، چاپ ششم، دارالکتب الإسلامیة، تهران.
۵۲. کاشانی، ملافتح الله، (۱۴۱۰ق)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی، تهران.
۵۳. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار جامعه لدرراخبار الائمة الاطهار، مؤسسه الوفا، بیروت.
۵۴. مراغی، احمد بن مصطفی، (۱۳۷۱ق)، تفسیر المراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۵۵. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، (۱۴۱۶ق)، تفسیر بحر العلوم، دارالفکر، بیروت.
۵۶. مستغفری، ابوالعباس، (۱۳۶۲)، طب النبوی (ص)، انتشارات رضی، قم.
۵۷. مظفر، محمدرضا، (بی تا)، اصول الفقه، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۵۸. معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۸)، تفسیر و مفسران، مترجم: علی خیاط، تمهید، قم.
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۶۰. میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۶۱. نصیری، علی، (۱۳۸۵)، رابطه متقابل کتاب و سنت، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۶۲. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۶)، معارف قرآن: راه‌شناسی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی